

اگرچه

مقایسه شعرای پارسی و تازی

(مقاله ششم)

(چهاردهم)

انقلاب مغل . که آیا در کدام يك از طرفین دست حوادث روزگار بیشتر بغارت ناموس شعر و ادب پرداخته است در این مسئله شکی نیست که دواوین ادب و اشعار عرب کاملاً از دستبرد حوادث تا کنون مصون مانده . و از زمانی که عرب تاریخ خود را با خامه شعر بر دفتر زمانه بنگارش پرداخت تا کنون صفحه از دفتر بلکه سطری از صفحه دستخوش محو و فنا شده است .

عرب تقریباً از هزار سال و اندی قبل از بعثت شعر یادگار دارد و اگر زمان شعر طرفین را مقایسه کنیم تقریباً تاریخ شاعری عرب دو هزار سال بر شاعری عجم بسبب اشعار کنونی مقدم است عرب فتنه اسکندر و آشوب ضحاک ندیده زیرا هیچ پادشاه جهانگیر بخاطر نمی گذرانید که در وادی قفر و دشت و کوه بی آب و گیاه و نا آباد عرب پای نهاده یا دست تسلط دراز کند مگر بهمین سبب تاریخ کمتر نشان میدهد که حادثه قتل و غارت بزرگی غیر از جدال و قتال های مختصر که بین قبایل و امرای خودشان اتفاق می افتاد رخ داده باشد

ولی کشور عجم بشهادت تاریخ عالم و گواهی خرابه های
مداین و تخت جمشید در پنج هزار سال قبل هزار مرتبه ازدوره
کنونی آبادتر بوده و بدین سبب همواره محسود سلاطین جهانگیر
واقع میشد و هر بزرگ یا پادشاهی آرزوی تاج و تخت کیان و
تصرف معموره ایران کمر می بست

عرب در زمان پیشین کتابخانه و کتاب نداشت زیرا داشتن
کتاب و کتابخانه فرع تمدن است و عرب بدوی که هر روز در
بیابانی و هر شب در کوهساری منزل داشت با چنین چیز هامربوط
نبود در آن زمان کتابخانه عرب لوح سینه ها و دفتر خطاطر های
آنان بود و اشعار و آداب را در این محفظه متین ضبط کرده نسل
بعد نسل بیکدیگر انتقال میدادند

تا گفته نشود که شاید پارسیان قبل از اسلام شعر و ادبیات نداشته
اند با اینکه این مسئله از محل بحث خارج است ولی میگوئیم
این گمان ناشی از جهل و قلت تتبع است و علاوه بر آنکه ممکن
نیست يك ملت متمدن بزرگ و با حکمت و فلسفه آشنا شعر و ادبیات
نداشته باشد. آثار و علائم بسیار هم در دست است که هر یکی
از آنها برای اثبات مدعای ما کافی است

از آنجمله اینست که علم موسیقی بشهادت تاریخ بدرجه کمال
در ایران وجود داشته و از ایران بعرب سرایت کرده است و چون
شعر و موسیقی توأمند پس ممکن نیست که در يك کشور موسیقی
باشد و شعر نباشد

شعر و موسیقی آنقدر باهم نزدیک و توأمند که هر کدام بدیگری
چیزی بخش کرده و عوض در یافته است مثلاً سرود و نغمات را موسیقی از
شعر گرفته و اوزان و بجزور را عوض داده است در اینصورت چگرنه میتوان
گفت که در زمان باستان در کشور ایران شعر وجود نداشته است با

نکیسا و باربد و دیگر سازندگان و نغمه - رایان بی سرود و شعر نغمه ساز میکرده و بیهوده زخمه را باچنگ آشنا داشته و بی ربط آهنگ میکشیده اند .

یکی دیگر از آن آثار و علایم قطعات اشعار عربیه است که از بهرام کور باقی مانده و دیوان شعر عربی او را چون عرب نابود نکرده تا حدود قرن پنجم و ششم در ایران وجود داشته است آن قطعات اشعار عربیه در کتاب لباب الالباب طبع و نشر (برون) موجود است یا در متن کتاب یا در حاشیه آن و چون درحین نگارش مقاله این کتاب موجود نبود قطعات نقل نگردید و انشاء الله در شماره های آتی البته با ترجمه و تفصیل به نظر قارئین عظام خواهد رسید پس در صورتیکه بهرام بعربی يك ديوان شعر گفته باشد مسلم بزبان فارسی هم کمتر از يك ديوان شعر نگفته و البته هزاران شاعر فارسی گوی در عصر وی در ایران وجود داشته اند و بکلی آثار آنان معدوم شده است نگارنده قبل از اینکه این اشعار عربیه را از بهرام ببینم

شك داشتم که این بیت معروف

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله نام من بهرام گور و کنیتیم بوجبله

از بهرام باشد و اقوال تذکره نویسان را در این موضوع افسانه مینداشتم ولی پس از دیدن بکلی از این شك بیرون آمده و دانستم که این بیت مسلم از بهرام است و از تمام دیوان شعر پارسی او همین يك بیت چون از زمان صباوت اوست در محفظه سینه کودکان پارسی تا کنون یادگار مانده

و نیز عنقره شاعر معروف عرب که یکی از قصاید سبعة معلقه بدو راجع است پس از اینکه - پادشاه بهرامی پادشاه یمن که حتا حمایه ایران بود او را اسیر کرد باقصاید غرای خود انوشیروان را بعربی مدح گفته و در دیوان وی آن قصاید الان موجود است .

پس معلوم میشود که مداحی شعراء برای سلاطین تازگی ندارد و در عصر ساسانیان اینکار معمول بوده و مسلم پادشاه بزرگی مانند انوشیروان با آنهمه بسط عدل و داد و سخاوت و ترویج علم و حکمت شعرای بسیار در دربار داشته که او را مدح میگفته اند و گرنه چنین بود قصیده سرائی و مدح خوانی عنتره برای انوشیروان معنی نداشت و هرگز نمیتوان گفت عنتره اول شاعری است که پادشاهان را مدح گفته و در آزمان شاعر پارسی سرا نبوده و انوشیروان را احدی جز عنتره بشعر مدح و ستایش نکرده است.

باری این مسئله چنانکه اشارت رفت؛ از موضوع ما خارج است چه محل بحث ما اشعار شعرای ایرانست در دوره اسلام یعنی آنچه را امروز در دست داریم و در همین اشعار هم مکرر دست حوادث روزگار بغارت پرداخته و میتوان گفت صد یک از اشعار و دواوین شعرای پارسی این دوره هم امروز ما را در دست نیست فتنه چنگیز برای اضمحلال شعر و ادب و سوختن دواوین شعرا آفتی بزرگ بود زیرا تنها در این فتنه شعرای بسیار مانند کمال الدین اسماعیل مقتول شده و کرور ها دیوان شعر و ادب ایران از بین رفتن و مطالعات فرسنگی

بی سبب نیست که امروز از یک مایون و سیصد هزار بیت شعر رود کی بیش از پانصد بیت باقی نمانده. و بهمین علت است که تا امروز از هزار ها شاعر بزرگ باستانی خود بیخبریم و اگر از صد یک آنان اسمی در تذکره ها مانده باشد بکلی رسوم و آثار و اشعارشان محو و نابود گردیده است.

فتنه مغول نه تنها کتب و دواوین شعر و ادب ایران را از بین برد بلکه بکلی اساس و بنیان شاعری را خراب کرد چنانکه صدسال بعد از مغول یعنی بعد از اینکه شعرا و بقایای دوره

قبل از مغول و تربیت یافتگان آنان معدوم شدند شعر و ادب هم از آن پایه و مایه نخستین افتاد و کلی معدوم شد و يك شاعر مانند فردوسی و سعدی و نظامی دیگر در ایران وجود پیدا نکرد. فتنه مغول دایره خود را تا اصفهان امتداد داد و تا آنجا هستی و همه چیز ایرانیان را چنان معدوم کرد که تا امروز اثری از هیچ چیز آنها بدست نیامده مگر باره ظروف و کاسه‌های کاشی که در تپه‌های بزرگ ری و شهرهای دیگر با استخوان صاحبانش از زیر خاک بعمق بیست ذرع و سی ذرع پیدا میشود.

افسوس که دواوین و کتب مانند ظرفهای کاشی قابل دوام نیست و کرانه کم و بیش از آنها هم اثری بدست می‌آید.

باری عرب در قرون بعد از اسلام هم از اینگونه حوادث مصون مانده و اگر گاهی فتنه مختصری بدشت و کوهسار عرب متوجه شده بکتابخانه آنان که دفتر خاطر و لوح سینه‌ها است دست نیافته از این سبب شعر و ادب و شاعری در عرب از دستبرد

فنا و زوال و ایمن مانده است

این نکته را هم باید گفت که در مملکت ما و کشور پارسی زبان محافظت شعر و ادب هزار يك عرب معمول نبوده و نیست در عرب بحدی عامه افراد در حفظ اشعار شعرا کوشش دارند که اگر يك مضمون را شاعری از شاعر دیگر در هزار پرده سرقت کرد فوراً همگی پی پرده صاحب اصلی آن را مالک شعر معرفی میکنند.

برای نمونه يك مثل می‌آورم

(سلامی) را در مدح عضد الدوله قصیده است که این بیت

از آنست

(وبشرت آمالی بملك هوالورى)
 (و دارهى الدنيا ويوم هوالدهر)

نیز ارجانی گوید و ادبای عرب تصدیق کرده اند که اینمعنی را بتمام از سلامی گرفته ولی از عهده بر نیامده است که رشافت و سلاست و روانی شعر سلامی را در شعر خود بیاورد

لو زرته لرایت الناس فی رجل
 والدهر فی ساعة والارض فی دار

هم منتبئی گوید. و ادبا گفته اند مضمون این شعر از سلامی است ولی بحد کمال نتوانسته است بیاورد

هی الغرض الاقصی و رؤیتك المنی
 و منزلك الدنيا و انت الخلاق

پس در عرب مقام گوینده محفوظ و مضامین و افکاری مضبوط است و اگر در برده انتقال جایز هم کسی آن معنی را انتقال کند همه صاحب مضمون را مالك مضمون معرفی میکنند اما در عجم مخصوصاً امروز هر کس يك جنك كهنه بلکه کتابهای معروف را هم باسم خودش با اندك تغییر و تحریف انتشار دهد ابداً کسی نمیفهمد و جهال متملق از اطراف و جوانب زبان بزه و احسنیت میگویند يك روز يك بیت صائب را دو شاعر ملی متجدد یکی در روزنامه خود و دیگری در روزنامه دیگران بنام خود منتشر کردند و هر دو مورد تحسین افراد ملت واقع شدند.

از دیوان چایی دهقان سامانی يك مرتبه يك غزل را میدزدند و اتفاقاً اگر یکی بگوید این غزل بالتمام از دهقانت طرف با کمال بیشرمی باقابل بدزدی دهقان شده یا از در توارد وارد میگردد اگر ما هم مثل عرب حافظ اشعار شعرای خود بودیم انقلابات روزگار با همه سختی اینگونه شعر و ادب زبان ما را یغما نمیکرد

و شاعری باین مایه انحطاط و بستی نمبرسید پس مسلم میتوان گفت که ناآشنائی و نا شناسائی عامه و محفوظ نداشتن شعر و مقام شاعر چنانچه رویه سابق و لاحق ماست از هر انقلاب سختی بیشتر باعث انهدام کاخ شعر و ادب پارسی بوده و هست

و نیز معلوم گردید که انقلابات سخت باعث انحطاط شعر و ادب و نابود شدن شاعر است و در ایران پیوسته این انقلابات مثل موج دنباله یکدیگر فرارسیده و نگذاشته اند شعر و شاعری مطابق طبیعت مملکت بسرحد کمال برسد. ولی در عرب بواسطه نبودن این موانع بسرحد کمال رسیده است

بهترین دلیل برای این مدعا که انقلاب مخمل ترقی شعر و شاعر است اینست که عرب همینقدر که بعد از دوره خلفا سیادت خود را از دست داد شعر و شاعری را هم فراموش کرد و از آن زمان تا کنون يك شاعر که با شعرای پیشینه آنان قابل مقایسه باشد قدم در عرصه وجود نگذاشته است

(نتیجه)

در نتیجه این مقالات و مقدمات باینکه اقرار دارم حق سخن ادانشده و مقدمات وسایل بحث در چنین مسأله مهم فراهم نیست و گرفتاری های روزگار هم پیش از این اجازت فحص و تحقیق نمیدهد میگویم: شعرای پارسی زبان بجهات بسیار که اشارت رفت بر عرب برتری دارند ولی فضل تقدم با عرب است

این عقیده هم از راه تعصب نیست گرچه ممکن است جهل مرکب باشد و مقصود ما چنانکه سابقاً اشارت رفت فتح باب سخن است در این موضوع نا آیندگان و اخلاف دانشمند ما بهتر و کامل تر در حل قضیه کوشیده و روشن تر حقیقت را کشف سازند و اگر سهو و خطائی در این مقالات بینند باصلاح کوشند زیرا (خطای آدمی رسم قدیم است)